



یک

کولی

فمینیست

نقد رمان
«کولی کنار آتش»

دکتر هنر و ادبیات داستانی وابسته به معاونت فرهنگی - پرورشی سازمان بسیج دانشجویی، در نشست هفتگی خود رمان «کولی کنار آتش» (۲۶۸ صفحه) اثر عبیر و روانی پور را در جمع نویسندگان ادبیات داستانی به نقد کشید. در ابتدای این نشست مدیر دفتر، مجتبی شاکری برنامه ریزی سالانه را برای چهار جلسه در هر ماه این گونه یادآور شد: «نقد رمان»، «نشست با چهره‌های برجسته»، «نقد داستان کوتاه»، «طرح مباحث نظری داستان نویسی». شاکری انتخاب «کولی کنار آتش» را برای نگاه از دو منظر ساختار و درونمایه، برای محافل ادبی دانشجویی مفید خواند. در ادامه این نشست که با مدیریت حسن فرهنگی صورت گرفت، سهیلا عبدالعسیسی به بیان چکیده رمان پرداخت.

چکیده رمان

اینه دختری کولی‌ست که در قبیله‌ای، که در کوچ دائم است، زندگی می‌کند. قبیله در اطراف بوشهر مستقر است و هر شب در آن محفلی برگزار می‌شود و کسانی با پرداخت پول به آن محفل می‌آیند. اینه در آن شب نشینیه‌ها تا سحر می‌رقصد و روزها را در خواب سپری می‌کند. شبی با نویسنده‌ای که به قصد جمع‌آوری قصه‌های محلی به بزم آنها آمده آشنا می‌شود. آشنایی او با نویسنده آنقدر گسترش می‌یابد که اینه به خانه مرد در شهر می‌رود. عشق حاصل بین آن دو از نظر قبیله مزبور است و چون اینه با مرد نویسنده رابطه برقرار کرده، توسط قبیله مورد بازجویی قرار می‌گیرد، اما حاضر نمی‌شود نام او را بازگو کند. به رسم قبیله، اینه ده روز زیر ضرب و شتم مردان قبیله قرار می‌گیرد. سپس از قبیله رانده می‌شود. پدر مقداری پول به اینه می‌دهد و او به دنبال یافتن مرد نویسنده به شهر می‌رود. اما درمی‌یابد که نویسنده از آنجا رفته است. قبیله کوچ می‌کند. اینه مدتی به سرگردانی در بوشهر می‌گردد. سپس از سوی فردی به نام شکری اغفال شده و مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. در اثر این حادثه برای مدتی قدرت تکلم خود را از دست می‌دهد. از بوشهر می‌گریزد و همراه راننده کامیونی به سوی شیراز می‌رود. راننده از سر مهر و جلب نظر او نشانی دخترش را که دانشجویست به اینه می‌دهد، اینه در میان راه توسط پلیس راه دستگیر می‌شود و از راننده جدا می‌افتد. تا اینکه به وسیله یک اتوبوس مسافربری به شهر شیراز می‌رود.

در شیراز سرگردان است و در میان خیابان خوابها روزگار می‌گذراند. به گورستان می‌رود و در آنجا در کنار زن سوخته‌ای بیتوته می‌کند. با درگیری‌ای که در گورستان بین ولگردها رخ می‌دهد، آن محل را ترک می‌کند و به اتفاق زن، اتافی اجازه می‌کنند. زن سوخته شبها فانوسهای زیادی را می‌افروزد و می‌گوید از تاریکی می‌هراسد. او اهل قلعه‌ای است که در آنجا رسم زن ستیزانه گیسوچینان برگزار می‌شود. موی دختران جوان به عنوان نذری برای نجات‌دهنده چیده

می‌شود. زن سوخته که گیسوهای بلندی و سیاهی داشت، از چیده شدن گیسویش استنکاف می‌کند. با طغیان او به این رسم، او را به دم آسبی می‌بندند و به آتش می‌کشند. اینه زن سوخته روزها کار می‌کنند تا اجازه خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنند و هزینه زندگی‌شان را به دست آورند. اینه در باغی مشغول به کار می‌شود، و در محله متمولین با دختری به نام نیلی آشنا می‌شود. زن سوخته خود را به آتش می‌کشد و می‌فیرد. اینه، مریم دختر راننده کامیون را می‌یابد. مریم دانشجویی است که ضمن داشتن افکار چپ (مارکسیستی) فعالیتهای سیاسی هم دارد. او به اینه خواندن و نوشتن می‌آموزد. اینه با نیلی نیز ارتباط دارد. نیلی تصویری از ولگردانی که در گورستان زندگی می‌کنند می‌کشد. با اوج گرفتن مبارزات سیاسی و درگیر شدن مریم، نیلی از کشور می‌رود. اینه با ترک مریم دوباره سرگردان می‌شود و تصمیم می‌گیرد به بوشهر بازگردد. با راننده کامیون دیگری آشنا می‌شود. به بوشهر برمی‌گردد و با او ازدواج موقت می‌کند. راننده بعد از مدتی او را رها کرده و می‌رود. اینه به تهران می‌رود. و در هنلی نزدیک دانشگاه اقامت کرده و روزهایش را با خرید کتاب و گوش کردن به مباحث و رد و بدل شدن اعلامیه‌های گروهکها می‌گذراند. تا اینکه ناچار می‌شود. با پایان یافتن موجودی‌اش هتل را ترک کند.

او با سه زن به نامهای قمر، گل افروز و سحر آشنا می‌شود. قمر هم فراری است و در تظاهرات خیابانی کشته می‌شود. اینه به دنبال یافتن گل افروز به کلیسایی راهنمایی می‌شود و توسط کشیش کلیسا به استاد نقاشی معرفی می‌شود. در محضر او نقاشی را می‌آموزد و خود استاد می‌شود. او تصمیم می‌گیرد به دنبال یافتن قبیله به جنوب بازگردد. در بوشهر، اینه می‌فهمد که قبیله دیگر کوچ نمی‌کند و یکجانشین شده است. او زمانی به قبیله می‌رسد که پدرش در حال مرگ است.

در پایان بندی اثر ما به مجازی بودن شخصیت‌های داستان پی می‌بریم. به گونه‌ای که خود شخصیتها متوجه می‌شوند، واقعی

نویسند و فقط در داستان روایت می‌شوند. نویسنده در پایان بندی اثر، همانند ابتدای داستان که آینه برگرد آتش می‌رقصد بر بام خانه‌اش می‌رود و در لباس آینه، به گرد آتشی که آفروخته، به رقص می‌پردازد.

مدیر جلسه یا تشکر از جمع نویسندگان و تشکیل محافلی از این دست، به سابقه و منظر نویسنده در خلق این اثر پرداخت. و دگرذینی شخصیت نویسنده را با بهره‌گیری از منظر نیچه در سه وضعیت شخصیت شتری، که به نوعی قبول ساده و جاهلانه است و شخصیت شیری که اعتراض و نه گفتن بی‌منطق به همه چیز است و شخصیت کودکی، قبول از سر پاکی و صداقت است؛ روحیه و شخصیت نویسنده «کولی کنار آتش» را در مرحله دوم این تقسیم سه‌گانه دانست و به نقد ساختار اثر از منظر روان‌شناسی و ساختار زبان پرداخت.

زهره یزدان‌پناه (نویسنده و منتقد) گفت: «من نقد خود را پیرامون «کولی کنار آتش» در دو بخش ساختار و درونمایه تقدیم می‌کنم. ابتدا در مورد ساختار به چند مورد اشاره می‌کنم: ۱- نقطه عدم تعادل و نقطه گره‌گشایی یا اوج داستان کجاست؟ دغدغه اصلی این داستان چیست؟ پیدا کردن مانس (نویسنده)؟! ظلم به زن؟! سنت و مذهب؟! اعتقادات مذهبی مانند اعتقاد به نجات‌دهنده یا منجی؟!...

مشخص نبودن نقطه عدم تعادل و نیز گره‌گشایی بیانگر این است که داستان فاقد پیرنگ است.

نویسنده هر کجا نتوانسته داستان را جمع و جور کند، یک شخصیت خیالی مانند راننده تاکسی و یا راننده کامیون ساخته و وارد ماجرا کرده است؛ یعنی عنصر تصادف در آن بسیار است. ۲- اثر، وحدت هنری ندارد. بسیاری از قسمت‌ها از جمله وقایع مربوط به شهر به خصوص دوران انقلاب را اگر از داستان حذف کنیم، اتفاقی نمی‌افتد. و داستان هیچ لطمه‌ای نمی‌بیند. ۳- داستان یک فصل در میان (البته اگر دو صفحه را نیز بشود نام فصل روی آن گذاشت) تغییر زاویه دید دارد از دانای کل به من راولی و بر عکس. دخالت نویسنده زیاد است. زمانهای فعل گاهی به گذشته و گاهی بی‌دلیل به حال برمی‌گردد.

۴- شخصیت‌پردازی ضعیف است. آینه بیشتر تیپ است تا شخصیت. فضا سازی به تناسب خواست نویسنده ضعیف و قوی می‌شود. توصیفها متناسب مذاق نویسنده با مراسم رقص و آبتنی و... جناب و بقیه غیرجناب آمده است.

یزدان پناه در مورد درونمایه گفت: «رمان «کولی کنار آتش» با محوریت زن است. اما دغدغه اصلی در این رمان مشخص نیست. آیا پیدا کردن معشوق دغدغه اصلی است یا ظلم به زن؟! سنت‌های جامعه به عنوان دغدغه نویسنده قرار گرفته است یا اعتقادات مذهبی؟! نوع نگاه به زن و مرد در این رمان قابل تأمل است. اکثریت زن‌ها در این داستان، زنانی هستند که به نوعی مورد ظلم شدید و بی‌رحمانه مردان واقع شده‌اند. آنها مظلوم، بدبخت و محکوم به تحمل سنت‌ها و اعتقادات افراد و شرایط جامعه هستند. اکثریت مرد‌ها نیز، مردانی ظالم، هوسباز، غیرقابل اعتماد و قه‌ق‌باز می‌باشند. جالب اینکه اکثر ظلم‌های که در این داستان به زنان می‌شود، ریشه در سنت‌ها و اعتقادات دارد و اکثر مرد‌های ظالم و هوسباز نیز گرایشات مذهبی دارند!

به عنوان نمونه، پدر آینه که از طریق رقص آینه امرار معاش می‌کند، به همراه مردان دیگر قبیله ده‌شبان‌روز آینه را به جرم تسلیم شدن او به مانس چشم سبز، شلاق می‌زند و بعد او را تنها و زخمی رها می‌کند. (صفحه ۲۵ الی ۲۹)

پدر با چماقی که روزگاری کفتارها را می‌تاراند به جانم می‌افتد

پوزه نیتوک مانند دهان ماری مودی می‌چیند. «می‌گویی کار کدام نامرد است؟» (صفحه ۳۴)

پدر موهابیت را دور دست می‌پیچاند، تو را تا میدانگاه روی سنگ و سنگلاخ می‌کشد. قافله منتظر ایستاده است. روز اول روز پدر است، می‌زند تا خسته شود، آنگاه نوبت به مردان قافله می‌رسد... آن کس که بیگناه است، سنگ بیندازد و چه کسی شلاق را به دست پدر می‌دهد؟ (صفحه ۳۴ - ۳۵)

و یا در صفحه ۹۰ زنان در قبرستان نیز از دست مرده‌های مرد در امان نیستند. برای هر زنی که اولین بار اینجا می‌خواهد، حتماً آن اتفاق می‌افتد. مرده‌ای است که به سراغ زنان تنها می‌رود... خواستگاری که برای گل‌افروز می‌آید کفاشی است با اعتقادات مذهبی. کفاش گل‌افروز را صیغه می‌کند. اما انتظار دارد مخارج او را زن به عهده بگیرد.

مرد گفت: تا فسخ صیغه دو هفته مانده...

سخر گفت: این خونه مال ماست.

قمر گفت: دیگه نمی‌تونم سرگردون خیابونا بشم.

گل‌افروز گفت: مردی یه اتاق بگیر.

مرد گفت: از کجا بیارم.

گل‌افروز گفت: نذاری برو.

مرد گفت: زیر سرت بلند شده. (صفحه ۲۳۰)

صاحب خانه است که جلوی راننده ایستاده و با لبخندی طلب

بخشش می‌کند: من... خیالم تهایی...

- غریبه نیست حاجی... زنده...

- می‌دونی که از ما مدرک می‌خوان...

راننده به ناچار آینه را از پله‌های محضری بالا می‌برد. پله‌های

ترک خورده نمود: کجا می‌ریم؟

- زمونه عوض شده باید صیغه بشی.

آینه گیج نگاهش می‌کند.

- درست... پس صیغه هم نمی‌فهمی چه صیغه‌ایه... پس کجا

بودی؟ (صفحه ۱۶۴) و همین راننده صبح روز بعد بی‌خبر آینه را

رها می‌کند و می‌رود. با اعتقاد به «هدف وسیله را توجیه می‌کند»

در این داستانها به طور زیرکانه‌ای عملکرد راننده توجیه می‌شود.

وقتی آینه در صفحه ۱۷۵ به نویسنده داستان اعتراض می‌کند که

چرا در داستانتش راننده را از او گرفته است؟! نویسنده در صفحه ۱۷۶

پاسخ می‌دهد: آن دوران گذشته آینه. از سال ۵۶ خیلی‌ها برای بردن

اعلامیه و اسلحه به شهرهای مختلف راننده شهانند و بعد از درگیری،

خیلی‌ها با گواهینامه و شناسنامه جعلی پشت کامیونها نشستند و به

بیابانها زدند.

به نظر می‌رسد، نویسنده اصرار داشته که حوادث و فضای

داستان را به بعد از پیروزی انقلاب اسلامی - به خصوص سال ۵۹

که اوج موضع‌گیریهای بنی‌صدر و آغاز جنگ تحمیلی بوده است -

بکشاند و از همین فرصت استفاده می‌کند تا نوع نگاه و جهت‌گیری‌های

سیاسی، مذهبی خود را در جهان این رمان بهتر به نمایش بگذارد.

نویسنده در نوع نگرش خود به انقلاب اسلامی، نه تنها نگرش مادی

و اقتصادی نسبت به علل انقلاب اسلامی دارد، بلکه برای مبارزه

و پیروزی انقلاب اسلامی، هیچ سهمی را برای نیروهای مذهبی و

رهبری مذهبی قائل نمی‌شود. به عنوان نمونه، مبارزان انقلاب

امثال مریم و نیلی هستند که دائم علت قیام علیه رژیم پهلوی را

فقر و علل اقتصادی معرفی می‌کنند. (صفحه ۱۴۵ - ۱۴۶)

و همین مریم و نیلی مبارزات خود را تا بعد از پیروزی انقلاب

اسلامی نیز ادامه می‌دهند تا اینکه نیلی تصمیم به فرار به خارج از

کشور می‌گیرد.

از نظر نویسنده، نیروهای مذهبی نقش مهمی در انقلاب

ناشسته‌اند، اما در این داستان وارث انقلاب اسلامی شده‌اند و همه

جا با چهره‌هایی خشن یا ساده‌لوح معرفی می‌شوند. جوان کم سن و سالی که در ایست و بازرسی مأمور بازرسی ماشینهاست، متوجه حضور آینه در کنار دست راننده کامیون نمی‌شود. (صفحه ۱۶۰) جوانی که از خیابان می‌آورد تا در بیمارستان از آینه که خودش کشی کرده آسته بازجویی کند. (صفحه ۱۷۲) درگیری دو گروه در صفحه ۲۳۴ از جمله این موارد است.

نگاه نویسنده، نگاه اعتراض‌آمیز نسبت به قوانین و سنتهاست. سنتهایی که در قبیله کوچ روآینه حاکم است. سنتهایی که حاکم بر محیط زندگی سحر مانند مراسم گیسوچیان حاکم است، نمونه‌های نمادین از هر قانون و سنت مذهبی نیز می‌تواند باشد. به راستی این «نجات دهنده» که بارها نام آن در داستان تکرار می‌شود که گیسوان دختران چیده می‌شود تا کمندی برای آزادی او باشد. آیا کلمه نجات‌دهنده، کلمه منجی بشریت را در اذهان تلذعی نمی‌کند؟ و آیا سنت‌ستیزی، اشاره پنهانی به دین‌ستیزی را نیز نمی‌تواند دربرداشته باشد؟

- پنج سال پیش، بیرونم کردند.

- به کدام گناه؟

- زیر قانونشان زدم. خیال کردند شیطان توی دلم نشسته شاید هم نشسته بود. چون که موسم «گیسوچیان» به کنار چشمه نرفتم، رضا ندادم که گیسویم را بچینند... آن روز دخترانی که سوهایشان تا گودی زانو می‌رسید سرچشمه می‌بردند، هر سال همین‌طور بود، گیسوان دخترها را می‌چیدند تا از آن کمندی بسازند...

- کمند؟ برای چی؟

- برای نجات دهنده، آنکه در قلعه زندان بود، قلعه‌ای بی‌در و پنجره گیسوی دخترها نذر «نجات دهنده» بود. زبانم لال، به آنها گفتم نجات‌دهنده‌ای که نتواند خود را نجات دهد، به چه درد می‌خورد؟ (صفحه ۹۱)

آینه بعد از اینکه به سوی قبیله‌اش برمی‌گردد، می‌گوید:

- چه خوب می‌رقصیدی ماه‌زاده

- این حرفها مال عهد دقایق‌نوس است. بعد از تو بی‌حوصله بودیم، چند بار که پیش آمد، مثل نعشی می‌رقصیدیم که فقط خودش را تکان می‌دهد، مانیسها می‌گریختند... یکجانشین شدیم، کدخدا نگذاشت، می‌گفت معصیت دارد.

- بچه‌هایت چی، آنها نمی‌رقصند.

- ابتدا. حتی ندیده‌اند که کسی برقصد. قبیله ساکن قانون خودش را دارد. اینجا به هر چه دست بزنی بوی گناه می‌دهد. (صفحه ۲۵۹)

آینه که خود معترض سنتهاست، خود سنت‌شکنی بی‌بند و بار است. اما چنان چهره مظلومی از او در داستان طرح گردیده است که بی‌بند و باری‌اش موجه و حتی نمادی از مظلومیت او می‌نماید. آینه کسی است که یک روز عاشق مانس می‌شود و با او هم‌آغوشی می‌کند و روزی دیگر عاشق راننده کامیون. هر لقمه نانی را که به دست می‌آورد، آمیخته به گناه است. اما نویسنده با زیرکی خاصی با نگرش قمنیستی به زن، تمامی گناهها و تقصیرها را یکبار به گردن مردها و جامعه می‌اندازد و آینه - یعنی قهرمان اصلی داستان - تبرئه شده از این رمان خارج می‌شود.

فضای حاکم بر داستان، فضای تیره و تاریک است. علاقه نویسنده به تشریح صحنه‌های مبتذل و مستهجن از جمله شرابخوری، ارتباط نامشروع زن و مرد، رقص و دیگر صحنه‌های غیراخلاقی، حاکی از نوع نگرش و جهت‌گیری دین‌ستیزی نویسنده در این رمان است.

گرچه درباره درونمایه رمان «کولی کنار آتش» سخن بسیار هست، اما به خاطر زبان غیراخلاقی و غیرعقیقانه آن بیش از این نمی‌توان به آن پرداخت.

رمان «کولی کنار آتش» عقده دین‌ستیزی نویسنده است که در

گلو مانده بوده و اینک به طور نامنظم اما جهت‌دار به صورت یک «فریاد» در این داستان نمایان شده است و بار دیگر زن بهانه‌ای شده برای فریادهای سیاه و قمنیستی برخی از دگراندیشان. «مدیر جلسه گفت: «باید در کل آثار خانم روانی‌پور را بخوانیم و سپس در این کتاب به جستجو بنشینیم. من قبلاً «کولی کنار آتش» را نخوانده بودم ولی دیگر اثر آثار خانم روانی‌پور را خواندم. من این رمان را از دو منظر مورد نقد قرار می‌دهم:

۱- تکنیک و ساختار

در آثار این نویسنده، اولین چیزی که به چشم می‌آید، هنجارگریزیهاست. در محبت روان‌شناختی، برای چپ‌نشان داستان و پرداخت خوب آن از روشها، استفاده کردن از ابزارهای زبانی است. ابزاری که روانی‌پور استفاده کرده، هنجارگریزی است؛ یعنی از زبان و هنجاری که چارچوب اصلی ادبیات ما می‌خواهد به نحوی فاصله بگیرد. در آثار اخیر او استفاده این هنجارگریزی دیده شده است، که بخشی از آن، هنجارگریزی قومی و قبیله‌ای است. نویسنده در داستانه‌های اولش تا کتاب اهل قدر نشان می‌دهد که فردی است، که سعی می‌کند هنجار را به هنجار زبانی محلی نزدیک کند. اگر با آثار نویسنده‌های دیگری که در این مقوله کار می‌کنند نگاهی بیندازیم و با آثار وی مقایسه کنیم، می‌بینیم که آثار ایشان کم از آنان نیست. نویسنده جز چند نثری است که در هنجارشکنی زبانی توانسته موفق بالا بیاید.

وی در بخش دیگری از سخنان خود افزود: «بری اینکه به بحث نزدیک بشویم، سه دیدگاه وجود دارد:

۱- دیدگاه دوشوسور (کیفیت زبان) و دیسکور؛ دیدگاه کیفیت یافتن زبان است. زبان را یک امر ذهنی فرض می‌کند.

۲- دیدگاهی که معتقد است: سخن، یک امر فرازبانی است و در تلاش است که خود زبان را روان کند؛ یعنی در خدمت زبان قرار گیرد.

۳- دیدگاه فوکو که به ساختار و فرم گرایش پیدا می‌کند. در این دیدگاه نویسنده حرفش را از طریق ساختار می‌زند. روانی‌پور در آثاری که تا «اهل قدر» نوشته معتقد است نویسنده کسی است که باید حرفهایش را بزند، و سعی می‌کند این دیدگاه را در آفارش نشان دهد.

در «زن فرودگاه فرانکفورت»، نویسنده گویا دیدگاه فوکو را خوانده و فهمیده و می‌خواهد به آن عمل کند و با دیدگاههای پست‌مدرنیته هم کم و بیش آشنا شده.

اولین ضعفی که در «کولی کنار آتش» دیده می‌شود، این است که نویسنده سعی کرده، قصه گو - روشنفکری باشد که حوادث درون‌شناختی و معنای شناختی امروز را از نگاه بالا به مخاطب نشان بدهد. اما در این کار موفق نمی‌شود.

من عدم موفقیت او را در خرده روایتهاش می‌دانم و اینکه همه آدمها در اثر او، در آونگان به سر می‌زنند. نویسنده دردهایش را به صورت واقعی و در قالب مکتوب دو سوسو می‌گوید. دیدگاهی که نویسنده خودش به عنوان راوی میدانمار می‌شود. و از این راه باور کلی را پیدا می‌کند. در حالی که دیدگاه روانشناختی ما این را قبول نمی‌کند. در این دیدگاه، نویسنده را از داخل متن بیرون می‌کشد و در حاشیه می‌خواهد از او استفاده بکند ما می‌بینیم در این امر موفق عمل نمی‌کند.

دومین ضعف «کولی کنار آتش» این است که حادثه محور نیست. ما زیاد داستان در داستان نمی‌بینیم. داستان شخصیت محور است. داستان حادثه محور، شاخصه‌های خاص خودش را دارد که در این داستان، این شاخصه‌ها رعایت نشده است.

من به عنوان مخاطب داستانی وقتی این اثر را می‌خوانم اصلاً در پی آن نیستم که ببینم آینه موفق می‌شود که پیش پدر و مادرش

برگردد یا نه کار کاملاً قراردادی است، می‌تواند برگردد و یا برنگردد.

هر چند در پایان داستان هم بازمی‌گردد. من در طلب این هستم که از منظر روان‌شناختی درون این شخصیت را باز کنم. در این رمان نویسنده آینه را به ما نمی‌نماید که در آن خود را ببینیم یا چهره جامعه را ببینیم. آینه تپ است، هنوز شخصیت نشده. تمام شخصیت‌های که در رمان هستند، شبیه آینه‌اند. همان اندازه آنها در پیشرفت داستانی نقش دارند که آینه دارد. ما شخصیت‌ها را باز و پرداخت شده نمی‌بینیم.

سومین ضعف هم زبان است و لحن، فضا سازی و سخنی که جریان پیدا می‌کند، دارای تناقض است

این تناقض در جدال هنجارگرایی در لحن نمی‌بینیم. تا هفتاد صفحه این هنجارگرایی نحوی و آوایی ادامه پیدا می‌کند تا یک اتفاقی می‌افتد. اصطلاحاتی مرتب تکرار می‌شود. نویسنده خواسته تا که یک داستان شاعرانه بنویسد. حدود ۱۰۰ صفحه از رمان در سالهای اولیه نوشته شده و بقیه آن را در زمان دیگری که به دیدگاه فوکو معتقد شده، نوشته است، و این دوگانگی سخن کاملاً مشهود است. سپس احمد شاکری گفت: «هنجارگرایی به نظر شما چیست؟ آیا هنجار همان پایان‌بندی داستان است؟»

فرهنگی گفت: «هنجارگرایی در زبان منظور من بود؛ نه هنجارگرایی از هنجارهای اجتماعی.»

احمد شاکری سپس اشاره کرد: «چرا معتقدید هنجارگرایی نحوی است؟»

فرهنگی گفت: «هنجاری که می‌فرمایید درست است. ولی ما حتی در حالات مختلف شخصیت‌ها، شاهد هستیم که فرق دارد.» شاکری گفت: «در یک داستان، نحو زبان باید منطبق بر شخصیت‌ها و فضای داستان باشد؛ که نمونه آن را در «کلیدر» و «روزگار سیری شده مردم سالخورده» دولت آبادی می‌بینیم که نشان می‌دهد دولت‌آبادی با هنجار آشنایی دارد.»

فرهنگی اضافه کرد: «الزاماً داستانها نباید هنجارگیز باشند. چوبک در داستانهایش زیاد از هنجار استفاده نمی‌کند. هدایت در «دانش آکل» برخلاف «بوف کور» هنجارگرایی ندارد. اگر هنجارگرایی داشتیم باید یکپارچه باشد. هنجارگرایی می‌تواند نحوی، واژه‌ای یا در معنا باشد. من هم در رمانم به عنوان «نویسنده نمی‌میرد، ادا درمی‌آورد» به نوعی دست به هنجارگرایی زده‌ام؛ منتها بخشی از آن را از زبان دیوانه و بخشی از زبان نویسنده مطرح کرده‌ام. می‌توان روایت را به خرده روایت تقسیم کرد. در بخشی تابع هنجار بود و در بخشی هنجارگرایی داشت. به نظر من در رمان «کولی کنار آتش»، نویسنده موفق نشده یکپارچگی روایت را حفظ کند و با وجود خروج آینه از متن روایت و گرایش رمان به سبک پست‌مدرن، نویسنده ناکام، بهره‌ای از این خروج شخصیت نمی‌برد.»

فرهنگی در پاسخ این پرسش که به درستی و نادرستی هنجار حکم کند و اینکه منظور شما از هنجار، تمکین در مقابل حق است و ناهنجار ستیز با حق، گفت: «من از وقتی که پست‌مدرن را باور کردم، اصلاً قائل به حکم نیستم. حکم مربوط به امور سیاسی و ایدئولوژی است. من به گفته سروش قائلم که حقیقت را چون آینه شکسته‌ای می‌داند که هر قطعه آن به دست کسی افتاده است. من هم به صیقل پیدا کردن خرده روایتها در گفتمان معتقدم.»

نویسنده‌ای پرسید: «چیزی به عنوان حق در خارج وجود دارد یا نه؟ و آیا حقیقت نسبی است؟ و اگر نسبی است، ملاک قضاوت چیست؟» فرهنگی گفت: «این از نظر منطقی شماست. من به دیالکتیک هگلی قائلم، تز، آنتی‌ترونتز.»

احمد شاکری در بخشی از نقد خود، با اشاره به نقاط برجسته اثر، هفتاد صفحه ابتدایی آن را حاوی نثر شاعرانه و نوآوری‌هایی در

توصیف خواننده که البته در ادامه رمان، نثر تنزل می‌کند و گویی قلم و نویسنده دیگری رمان را قلم زده‌اند.

این منتقد، اندیشه فمینیسم را در جای جای اثر از نوع افراطی آن خواند و رمان‌هایی از این دست و فیلم‌هایی سینمایی یا درونمایه‌هایی این چنینی جشنواره فیلم فجر و حتی همین نگاه سیاه در جشنواره تئاتر فجر را می‌توان پس‌لرزه‌های اندیشه‌های فمینیست در عرصه هنر جهانی دانست.

شاکری منطق روانی‌پور را در شکستن هنجار زبانی با اصل ویژگی شخصیت و پدیده متناقض‌نمایی قابل جمع ندانست. وی گفت: «نحو زبانی، ابزاری در دست نویسنده برای شخصیت‌پردازی است.» وی با به زیر سؤال بردن شیوه نقد آقای فرهنگی افزود: «هیچ بینامتنی از واقعیت فرامتن به دور نیست. ما نمی‌توانیم زبان را مجرد از معنی برایش اصالت قائل باشیم من معتقدم، حقیقتی شاخص و میزان، هستی، جهان و انسان را دربر گرفته است و حقیقت پاره پاره‌ای که آقای فرهنگی به خرده روایت و زیر متن تعبیر می‌کنند، من قائل نیستم، و نگاه دیالکتیکی ایشان را با فلسفه اسلامی در تعارض می‌بینم.»

احمد شاکری چشم بر هم گذاشتن نویسنده را در بسیاری از پدیده‌های دینی و ارزشی انقلاب و حوادث و شخصیت‌هایی که نماد

و نمودی از دین هستند ناشی از جزمیت و یکسونگری روانی‌پور در نگاه به جامعه و عصبانیت وی از شرایط اجتماعی دانست. این منتقد تنگ نظری و سیاه‌بینی این چنین را خلاف تعهد انسانی هنرمند و ارائه تصویر ناقص از واقعیت برشمرد؛ که به نوعی جفا به مخاطب اثر محسوب می‌شود. امیرعباس جعفری در نقد کوتاه خود گفت: «ساختار باید در خدمت محتوا و معانی اثر باشد. اگر تصویری مستهجن را ما پیش‌رو داشته باشیم، بحث از ترکیب رنگ‌آمیزی زیبای آن، غفلت از معناست.» کولی کنار آتش» با بن‌مایه اندیشه فمینیستی و برجسته کردن خلاف واقع، جفای به شخصیت زن و خلق شخصیت‌های مذکر سیاه رفتار، خشن و زن ستیز، آن هم در فضای زمانی پس از پیروزی انقلاب؛ چهره‌ای زشت از جامعه را پیش روی مخاطبین قرار داده است. و هنر نویسنده در به‌کارگیری عناصر ساختاری به خدمت درونمایه‌ای این چنین درآمده است. هنجارشکنی زبانی (نحوی، واژه‌ای و معنایی) ترفندی داستانی برای شخصیت‌پردازی، فضا سازی و انتقال مفاهیم چندلایه در قالب نثر است. روانی‌پور این ابزار مثبت را در خدمت ستیز با ارزشها و حقیقت به کار برده است.»

مدیر دفتر با یادآوری نشست انجمن قلم ایران با مقام معظم رهبری و تأکید ایشان بر آزاداندیشی و نوآوری در فرهنگ که حیات جامعه را در پی دارد، گفت: «نباید از بازی یا فرم هراس داشت. اگر بتوان مفهومی مثبت را با بهره‌گیری از جزئیات فرم‌های داستانی به مخاطب منتقل کرد، نباید از آن پرهیز کنیم. نوآوری را نباید مساوی بی‌بند و باری و ارزش‌ستیزی و دین‌گرایی معادل دانست. می‌توان با حفظ تعهد دینی در میدان خلاقیت و نوآوری پیش‌تاز بود.»

این نشست با اعلام هفته آتی، نشست با چهره پرحادثه به کار خود پایان داد

«من از وقتی که پست‌مدرن را باور کردم، اصلاً قائل به حکم نیستم. حکم مربوط به امور سیاسی و ایدئولوژی است. من به گفته سروش قائلم که حقیقت را چون آینه شکسته‌ای می‌داند که هر قطعه آن به دست کسی افتاده است. من هم به صیقل پیدا کردن خرده روایتها در گفتمان معتقدم.»